

ازدواج پژوهی در آیات الهی

<?xml encoding="UTF-8">

چکیده

بهترین طریق دستیابی به معارف عظیم قرآنی، بررسی موضوعی آیات الهی است؛ به ویژه اگر هم به نحو لغوی و هم محتوایی صورت گیرد. نوشتار حاضر جهت کشف قاموس ازدواج در قرآن، سعی کرده است تمامی آیات مرتبط با ازدواج را، چه از حیث واژگان و چه از حیث محتوا، استقراء کرده و آن ها را تحت رؤس مباحث ازدواج فهرست بندی نماید. در ذیل این عناوین، برخی از دیدگاه مفسران بیان می شود و در موارد اختلافی، اقوال مختلف مورد بررسی قرار می گیرند. محورهای اساسی در این پرداخت عبارت است از: معنانشناسی نکاح، اهمیت و ضرورت نکاح، منشأ طبیعی ازدواج، آثار و فواید ازدواج، خواستگاری، ملاک های انتخاب همسر، احکام مرتبط با ازدواج و سنن جاهلیت در ازدواج.

قرآن کریم به عنوان عالی ترین راهنمای بشر در حیات دنیوی و اخروی و در همه ی زمان ها و مکان ها، جامع تمامی نیازمندی ها و پاسخگوی همه ی سرگشتگی هاست. بهره مند شدن از این منبع عظیم الهی، مستلزم به کارگیری روش هایی است که قرآن پژوهان را به طریقه ی آسان تری به این معارف عظیم متصل نماید. یکی از بهترین روش ها، بررسی موضوعی آیات الهی است. نوشتار حاضر در راستای تبیین یکی از مهم ترین و سرنوشت سازترین مقولات بشری ازدواج و با در نظر گرفتن نقش تعیین کننده ی آن در حیات فردی و جمعی انسان، بر آن است تا با رجوع به دریای بی کران معارف قرآنی، آن چه را که می تواند هدایتگر حقیقت طلبان در این مسیر باشد، استخراج نماید؛ در این جهت چندین محور اساسی را در بحث ازدواج از جمله: معنانشناسی نکاح، اهمیت و ضرورت ازدواج، منشأ طبیعی ازدواج، آثار و فواید ازدواج، ملاک های انتخاب همسر، خواستگاری و... را پیش رو قرار داده و آن چه از مصحف شریف قرآن در این باره مطرح شده است، (چه از حیث واژگان و چه از حیث محتوا)، با ذکر چندین استناد از مفسرین معروف، بیان می دارد.

معنانشناسی نکاح

نکاح در لغت به معنی ضم (پیوستن) است و لغت «زواج» به معنای قرین و مقارن از یک جنس، اطلاق شده است. «الزواج يدل علي مقارنة شيء لشيئ من ذلک» (ر.ک. ابن فارس، 1389ق) هم چنین نکاح در اصطلاح عرب، به معنای مختلفی بیان شده است. این واژه هم بر «عقد» و هم بر «وطی» (جماع) اطلاق شده است. از ظاهر بیشتر آیات قرآن، چنین استنباط می شود که نکاح به معنی عقد است: «... وانكحوا الایامی منکم...» (نور، 32)؛ «... وابتلوا البیتامی حتی اذا بلغوا النکاح...» (نساء، 6)؛ «... ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات...» (احزاب، 49) اما در بعضی آیات، مقصود از نکاح، وطی است نه عقد؛ از جمله آیه ای که در مورد زنان سه طلاقه است: «حتی تنکح زوجاً غیره...» (بقره، 230) البته به نحو مستقیم، این نکته از آیه به دست نمی آید که مراد از نکاح وطی است؛ بلکه به قرینه ی دیگر که از خارج به دست می آید، این معنی مراد می شود و به ذهن می آید.

از آن جا که غریزه ی جنسی مرد جز با برقرارشدن ارتباط جنسی وی با زن ارضا نمی شود و زن نیز نمی تواند غریزه ی جنسی خود را جز توسط مرد اشباع کند و توالد و تناسل جز به طریق ازدواج امکان پذیر نخواهد بود، اهمیت و ضرورت نکاح، آشکار می شود.

ازدواج امری فطری است و بر آن اساس پایه گذاری شده است. داشتن زندگی خانوادگی نیز، امری طبیعی است و بر پایه ی نظام خلقت استوار است و همین ازدواج است که پایه و اساس اجتماع را تشکیل می دهد؛ زیرا خانواده پایه و اساس جامعه بشری است و بدون ازدواج هرگز خانواده و در پی آن جامعه ی بشری تحقق نخواهد یافت. «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ...» (حجرات، 13) تأکید و ترغیب هایی که از ناحیه آیات و روایات در زمینه ی ازدواج وارد شده و بر اهمیت و ضرورت آن دلالت دارد، به چند دسته تقسیم می شود:

الف مذمت مجرد ماندن و عدم اختیار همسر؛ بر اساس این نصوص، از مجرد بودن به شدت نهی شده تا جایی که در اجر و پاداش عمل افراد مجرد و افرادی که دارای همسر هستند، تفاوت زیادی قائل شده است. مقدس اردبیلی در ذیل آیه «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع» (نساء، 3) می نویسد: «از این آیه فهمیده می شود که ازدواج نکردن برای همیشه، کار شایسته و خوبی نیست؛ پس لااقل یک همسر یا کنیز لازم است و این نکته به دست می آید که مجرد زندگی کردن مذمت شده و به ازدواج منتهای اهمیت داده شده است.» (مقدس اردبیلی، بی تا: ص 510)

تأکید قرآن در ضرورت ازدواج، به گونه ای است که سفارش شده است، اگر کسی مجرد است و نمی تواند با زنان آزاده ازدواج کند، با کنیزان ازدواج کند. «و من لم یستطع منکم طویلاً ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم...» (نساء، 25)

ب تأکید بر تشویق و ترغیب دیگران به ازدواج؛ قرآن به مؤمنین دستور می دهد زنان و مردان را به همسری یکدیگر درآورد و نگذارید زنان و مردان مجرد باقی بمانند. «و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و إمائکم» (نور، 32) آیه مذکور تشویق می کند که وسایل و مقدمات ازدواج دیگران را فراهم کنید؛ خواه زن یا مرد باشد؛ زیرا «انکحوا» به معنی زن دادن و شوهر دادن است. در این زمینه روایات زیادی نیز وارد شده است که به یک نمونه اشاره می شود: «عن ابی عبدالله قال: من زوج اعزباً کان ممن ینظر الله الیه یوم القیامه» (حر عاملی، 1409ق: باب 12، ح 1)

ج عدم هراس از فقر مالی؛ خداوند متعال می فرماید: «ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله» (نور، 32) اگر علت ازدواج نکردن فقر باشد، خداوند آن ها را بی نیاز خواهد کرد و به زندگی آن ها نظری خواهد کرد؛ بنابراین هرگز نباید ترس از فقر، مانعی برای ازدواج باشد.

«عن محمد بن جعفر عن ابیه عن آبائه (ع) قال رسول الله (ص): من ترک التزویج مخافة الفقر فقد ساء بالله عزوجل ان الله عزوجل یقول ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله» (حر عاملی، 1409ق: باب 10، ح 2)

منشأ طبیعی ازدواج

ازدواج به معنای جمع شدن نر و ماده اختصاص به افراد بشر ندارد؛ بلکه در مجموعه هستی این قانون حاکم

است و انسان ها و افراد بشر جزئی از این مجموعه هستند.

«و من کل شیئ خلقنا زوجین لعلکم تذکرون» (ذاریات، 49)

«والله جعل لکم من انفسکم ازواجاً و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفده» (نحل، 72)

منشأ طبیعی ازدواج را ابتدا می بایست در خلقت زن و مرد، غرائز و کشش های آن دو جستجو کرد؛ بنابراین قبل از هر چیز، خلقت زن و مرد و اختلاف میان این دو و در حقیقت تفاوت های آنان را باید مورد بررسی قرار داد تا مقدمه ای برای بحث عوامل و منشأ طبیعی ازدواج باشد.

در خلقت زن و مرد، به لحاظ گوهر مایه ی اصلی، تفاوت و دوگانگی نیست و هر دو جنس از یک گوهر و ماده آفریده شده اند و دارای یک اتحاد نوعی هستند. «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها...» (نساء، 1) «این آیه در مقام بیان حقیقت افراد انسان ها است که با آن همه کثرت که مشاهده می شود، از یک اصل می باشند و از ریشه واحدی منشعب شده اند.» (طباطبائی، 1972م: ج 4، ص 135) اما با وجود اشتراک در گوهر وجودی آن ها، دارای تفاوت ها و اختلاف هایی نیز هستند؛ از جمله آیاتی که در مورد زن و مرد آمده و بیانگر این تفاوت است، به دو آیه ذیل می توان اشاره کرد:

مادر حضرت مریم (س) پس از به دنیا آوردن وی گفت: «... ربّ اَنّی وضعتها اُنْثی و الله اعلم بما وضعت و لیس الذکر کالأنْثی...» (آل عمران، 36) عبارت «و لیس الذکر کالأنْثی»، مقول قول خداوند متعال است. (طباطبائی، 1972م: ج 3، 170) و به نحو مطلق هم شامل تفاوت های جسمی و ظاهری زن و مرد و هم تفاوت های روانی و روحی آنان می شود.

«... و قد خلقکم اطواراً» (نوح، 14) کلمه اطواراً عام است و شامل مراحل خلقت انسان از خاک و نطفه تا پیری می شود؛ هم چنین شامل همه گونه تفاوت و دگرگونی می شود و همه ی موارد اختلاف را در برمی گیرد: اختلاف در ذکورت و آنوشت، رنگ پوست، هیأت افراد و اختلاف و تفاوت در قوت و ضعف (طباطبائی، 1972م: ج 20، ص 32)

قانون خلقت، زن و مرد را طالب یکدیگر قرار داده و آن ها را نیازمند به یکدیگر آفریده است. در واقع زن و مرد در خود نواقصی می بینند که با ازدواج و در کنار یکدیگر بودن می توانند آن نواقص را برطرف کنند و مکمل یکدیگر باشند. برای تحکیم پیوند میان آنان، این تفاوت های عجیب جسمی و روحی میان آن ها قرار داده شده است. (مطهری، 1369: ص 211)

با توجه به مقدمه ی فوق، منشأ طبیعی ازدواج را می توان تحت چند عنوان مورد بررسی قرار داد:

الف) غریزه جنسی

همه انسان ها اعم از زن و مرد در فطرت و باطن خود تمایل به جنس مخالف را می یابند و در ذات خود یک نحوه کشش متقابل احساس می کنند و از تماس با جنس مخالف، لذت می برند. این همان غریزه جنسی است که منشأ طبیعی ازدواج به حساب می آید و منشأ گرایش مرد به زن و بالعکس شده است. این گرایش مبتنی بر خلقت زن و مرد است و نیاز به اثبات ندارد؛ زیرا زن و مرد آن را در خود می یابند و درک می کنند. تکوینیات مرد و زن به گونه ای است که گویی این دو برای هم آفریده شده اند؛ نه زن از مرد بی نیاز است و نه مرد از زن و قرآن آن را یک واقعیت و حقیقت می داند. «هن لباس لکم و انتم لباس لهن» (بقره، 187)

بنابراین چنان که پیش از این بیان شد، مسیر طبیعی و فطری غریزه ی جنسی جز با برقرار شدن ارتباط جنسی با

جنس مخالف ارضا نمی شود؛ این خود طبیعی ترین مسیر است؛ لیکن مسلم است که غریزه جنسی خود به خود راه صحیح ارضا را به انسان نشان نمی دهد؛ مثل گرسنگی که انسان آن را احساس می کند و با خوردن برطرف می شود؛ آن را نیز درک می کند؛ اما این که چه چیز بخورد یا چگونه بخورد، دیگر آن را طبیعت گرسنگی بیان نمی کند. قرآن اصل مسأله ی شهوت و غریزه جنسی، هم چنین مسیر ارضای آن را که چگونه باید باشد و اینکه کدام مسیر صحیح و کدام یک باطل است، را بیان کرده است.

«و لو طأ اذ قال لقومه أتأتون الفاحشة ماسبقکم بها من احد من العالمین انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون» (اعراف، 81-80)

در این آیه، خداوند متعال اصل غریزه ی جنسی را بیان کرده و مسیر انحرافی آن را نیز گوشزد کرده است که تمایل و ارضای شهوت با هم جنس به طور دقیق خلاف مسیر فطرت می باشد و از همین جهت به آن ها مسرف و تجاوزگر اطلاق کرده است. این مسیر باطل و غیر صحیح در اعمال و ارضای شهوت است.

اما مسیر صحیح ارضای غریزه ی جنسی در قرآن کریم، چنین بیان شده است: «والذین هم لفروجهم حافظون الاّ علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین» (مؤمنون، 6-5) بنابراین از آیات فوق چنین استنباط می شود:

اولاً، مسیر فطری غریزه ی جنسی آن است که با تمتع از جنس مخالف ارضا شود و ارتباط جنسی با هم جنس ممنوع است. ثانیاً، طبق آیه 5 و 6 سوره مؤمنون، رابطه با جنس مخالف محدود به آن چیزی است که در چهارچوب قانون و شرع بیان شده است که همان «ازدواج» می باشد.

(ب) نیاز به سکون و آرامش

انسان ها با توجه به زندگی اجتماعی و مادی خویش، دارای مشکلات و مسائل خاص زندگی خود هستند و چنان چه بخواهند زندگی صحیح همراه با لذت و سعادت داشته باشند، می بایست آن نگرانی ها، خستگی ها و اضطراب ها را از سر راه خود بردارند و تبدیل به آرامش و سکون کنند. بر طبق فرموده ی قرآن کریم، «الا بذکرالله تطمئن القلوب» (رعد، 28) انسان ها نیاز به آرامش دارند.

یکی از عوامل ازدواج، همان نیاز و تمایل انسان ها به آرامش و سکون است که در سایه ی ازدواج، تحقق پیدا می کند. این آرامش و آسودگی از این جا ناشی می شود که این دو جنس، مکمل یکدیگر و مایه ی نشاط و پرورش یکدیگر می باشند؛ به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است؛ به همین جهت است که به یکدیگر تمایل پیدا می کنند تا نواقص خود را برطرف کنند؛ اگر به هم برسند، سکون و آرامش که کمال آن ها است، تحقق پیدا می کند. (طباطبایی، 1972م: ج 16، ص 166) این آرامش هم از جهت جسمی و روحی و هم از جنبه ی فردی و اجتماعی است و این عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبان هستند، کم و بیش بر همگان روشن است. (مکارم شیرازی، 1369: ج 16، ص 392) خداوند متعال در این رابطه می فرماید: «هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها...» (اعراف، 189)

«و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها...» (روم، 21)

جهت روشن شدن معنای آیه، لازم است واژه ی سکون و سکونت از نظر اهل لغت بررسی شود:

«سکن» در لغت، به معنی استقرار و ثبوت است که در مقابل حرکت قرار می گیرد و این شامل استقرار و ثبوت مادی و معنوی، ظاهری و باطنی می شود و گاه از آن به طمأنینه و رفع اضطراب تعبیر می کنند و اگر با «الی»

متعدي شود، به معني اعتماد و اطمینان است. (مصطفوي، 1360: ج5، ص189) «سكن اليه بمعني مال اليه» و گاهي از آن تعبير كلي مي كنند: «السكن كل ما سكنت اليه من محبوب» (ابن فارس، 1389ق: ج3، ص89) خداوند متعال مي فرمايد: «لتسكنوا اليها» يا «ليسكن اليها» و نمي فرمايد: «لتسكنوا عندها» يا «ليسكن عندها»؛ زيرا «سكن عنده» سكون جسمي را مي رساند؛ به جهت اين كه كلمه «عند» ظرف مكان است و براي اجسام آورده مي شود؛ اما «سكن اليه» شامل سكون جسمي و روحي مي شود. (رازي، بي تا: ج25، ص110) از اين رو، «لتسكنوا» و «ليسكن» مطلق است و شامل هرگونه آرامش و سكون مي شود.

نكته قابل توجه ديگر اين است كه قرآن علت خلق زن براي مرد و بالعكس را همان سكونت و آرامش بيان مي كند و اين از تحليل آيه ي «خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها» به دست مي آيد. همچنين از دو آيه ي فوق الذكر، اين نكته به دست مي آيد كه ازدواج موجب آرامش زن و مرد مي شود نه اين كه فقط زن موجب آرامش و سكونت مرد شود؛ زيرا اولاً در آيه آمده است: «لتسكنوا اليها» و اين خطابي است كه شامل زن و مرد مي شود؛ ثانياً بر فرض اين كه آيه ي «ليسكن اليها» فقط شامل مرد شود به دليل تلازم ميان آرامش و سكون، اگر اين آرامش در مرد تحقق پيدا كرد، بالتبع براي زن هم آرامش و سكون حاصل مي شود.

ج) نياز به انس و مودت

طبيعت و فطرت افراد بشر اقتضا مي كند كه انسان ها به صورت دسته جمعي زندگي كنند. برپايه ي همين اصل، انسان ها احساس نياز به دوستي، محبت و داشتن رابطه با يكدیگر مي كنند. اين، نياز روحي و فطري انسان ها به انس و مودت، امري بدیهي است. قرآن كريم مي فرمايد: اين انس و مودت را ما در كانون ازدواج و همسري قرار داده ايم و زن و شوهر را مأنوس و محبوب يكدیگر قرار داديم؛ «و من آیاته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها و جعل بينكم مودة و رحمة ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون» (روم، 21) بر طبق آيه ي فوق مشخص مي شود كه نزديكي رابطه ميان زن و مرد، فقط از جهت شهواني نيست، بلكه به سبب مودت و رحمت است و از همين باب مقصود اين گونه روايات روشن مي شود: «من اخلاق الانبياء حب النساء.» (مجلسي، 1403ق: ج100، ص236)، «و حب الي من دنياكم النساء.» (همان، ص218)

در حقيقت، قانون خلقت است كه زن و مرد را طالب يكدیگر و علاقه مند به هم قرار داده است؛ اما نه از نوع علاقه اي كه انسان به اشياء دارد و از خودخواهي ناشي مي شود؛ يعني اشيا را براي خود مي خواهد و فداي آسايش خود مي كند؛ علاقه زوجيت به اين معنا است كه هر يك از زوجين سعادت و آسايش ديگري را مي خواهد و از گذشت و فداكاري درباره ي وي لذت مي برد. (مطهري، 1369: ص211) به همين جهت ديده مي شود كه گاه ميان همسران مسائل شهوي و ارضاي غريزه جنسي ممكن نيست (خواه به جهت كهولت سن، مريضي يا غير آن) اما زندگي شيرين و همراه با محبتي دارند و اين دقيقاً به جهت نياز انسان به انس، رفاقت و دوستي است و احتمالاً از همين باب، بعضي از مفسرين تفاوت ميان محبت و رحمت را اين چنين تفسير کرده اند: «محبت در هنگام جواني و زيبايي است؛ ولي هنگام پيري بيشتري رحمت و عطوفت است.» (رك. فخررازي، بي تا: ج25، ص111؛ مكارم شيرازي، 1369: ج16، ص325)

از شيخ صدوق در «علل الشرايع» به شكل مستند و در «من لايحضره الفقيه» به شكل مرسل نقل شده است: زرارۀ بن اعين از حضرت صادق (ع) سؤال كرد: نزد ما مردمي هستند كه مي گویند خداوند حوا را از قسمت نهايي دنده چپ آدم آفريده است، آیا اين صحيح است؟ امام صادق (ع) فرمود: خداوند از چنين نسبتي منزّه و هم برتر

از آن است؛ سپس فرمود: خداوند بعد از آفرینش حضرت آدم، حوا را به شکل نوظهور پدید آورد؛ حضرت آدم بعد از آگاهی از خلقت حوا از خداوند متعال پرسید: این کیست که قرب و نگاه او مایه ی انس من شده است؟ خداوند فرمود: این حوا است، آیا دوست داری که با تو باشد و مایه ی انس تو باشد و با تو سخن بگوید و همنشین تو و تابع تو باشد؟ حضرت آدم (ع) گفت: آری پروردگارا! تا زنده ام، سپاس تو بر من لازم است، آن گاه خداوند فرمود از من ازدواج او را بخواه؛ چون صلاحیت همسری تو را جهت تأمین شهوت دارد و خداوند شهوت جنسی را به وی عطا نمود. (رک. شیخ صدوق، 1401ق: ج3، ص229؛ حسینی بحرانی، 1334: ج1، ص336؛ جوادی آملی، 1369: ص35) از این روایت استفاده می شود که نزدیکی و نگاه آدم (ع) به حوا، مایه ی انس وی شده است و خداوند نیز همین اصل را پایه ی برقراری ارتباط آن ها با هم قرار داد و این انس انسان، قبل از ظهور غریزه ی شهوت جنسی بوده است. (جوادی آملی، 1369: ص36)

نکته قابل توجه این است که پیوند دو همسر، پیوندی قراردادی و سببی است؛ با این وجود، در اغلب پیوندها، محبت و علاقه آن چنان به وجود می آید که حتی از علاقه ی نسبی پیشی می گیرد؛ این علاقه و محبت همان چیزی است که آیه «وجعل بینکم مودة و رحمة» بیان می کند و در حقیقت این دو یکی می شوند و این از تعبیر قرآن به «عقدة النکاح» استفاده می شود؛ زیرا در آیه ی «و لاتعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله» (بقره، 235)، زوجیت به «عقدة» تشبیه شده است و عقده در لغت عرب به همان گره ای که به دو تکه نخ زده می شود، به شکلی که آن دو تکه نخ یکی می شود، اطلاق می شود. از این رو، زن و شوهر با عقد نکاح در واقع یکی می شوند. (طباطبایی، 1972م: ج2، ص244)

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که بعد از جنگ احد به دختر جحش فرمود: دایی تو، حمزه شهید شد. گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»؛ من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم. سپس پیامبر (ص) فرمود: برادرت نیز شهید شد؛ بار دیگر همان جملات سابق را تکرار نمود؛ اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد، دست بر سر گذاشت و فریاد کشید. پیامبر (ص) فرمود: «نعم مایعدل الزوج عند المرأة شیء»؛ «بله، در نزد زنان چیزی و یا کسی جای همسر را نخواهد گرفت.» (رک. عروسی حویزی، بی تا: ج4، ص174؛ مکارم شیرازی، 1369: ج16، ص47)

(د) میل به تداوم وجود خویش

ازدواج منشأ بقای نسل و حفظ نوع بشری است و همین میل انسان به فرزند داشتن و حب بقا، می تواند منشأ طبیعی ازدواج باشد و این میل و علاقه، میلی فطری و طبیعی است که هر فردی آن را احساس می کند. البته اغراض و اهداف دیگری نیز می تواند آن را تقویت کند که در میان انسان ها مختلف و متفاوت است. به عنوان نمونه، در جوامع عشیره ای، وجود فرزند زیاد منشأ قدرت به حساب می آید؛ گروهی دیگر، فرزند را جهت دستگیری در ایام پیری و... می خواهند؛ اما اصل فرزند داشتن، به این جهت مطلوب است که دنباله ی وجود خود انسان تلقی می شود و در جهت تمایل به بقا و حیات خویشتن است. آدمی فرزند را مرتبه ی نازله از وجود خویش تلقی می کند و بقای آن را بقای خود می داند. بنابراین، با وجود انگیزه های مختلف برای طلب فرزند، یک میل فطری هم که میلی اصیل و مطلوب است وجود دارد و خواست مستقل فطری به آن تعلق می گیرد.

قرآن کریم، زناشویی را تنها وسیله ی حفظ نسل و بقای نوع انسان و داشتن فرزندان صالح معرفی کرده است. «والله جعل لکم من انفسکم ازواجاً و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفدة» (نحل، 72) یکی از صفات عبادالرحمن

این است که از خداوند متعال می خواهند که به آن ها فرزندان صالح بدهد «والَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان، 74) عشق و علاقه زکریا به فرزند نیکو و صالح داشتن، حکایت از یک میل فطری و ذاتی به داشتن فرزند می کند: «هنالك دعا زكريا ربه قال رب هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء» (آل عمران، 38)

از جمله موارد اثبات مطلوبیت فرزند و فطری بودن آن، این نکته است که انسان هایی که از داشتن فرزند محروم هستند، درصدد برمی آیند که برای خود فرزندخوانده ای فراهم کنند. قرآن در این زمینه بیانی دارد که به آن اشاره می شود: کسی که یوسف (ع) را در مصر خرید، به همسرش سفارش او را کرد و گفت: «اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولداً...» (یوسف، 21) از این جمله چنین استفاده می شود که عزیز مصر فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به وی بست که جای فرزند او باشد.

آثار و فواید ازدواج

آثار و فواید فردی و اجتماعی بر ازدواج مترتب است که در پرتو این آثار هم فرد و هم جامعه سعادت مند می شود؛ از این رو جهت روشن شدن ارزش و منزلت ازدواج، اشاره ای گذرا به فواید و آثار مستقیم ازدواج می شود:

الف) حفظ از تباهی و فساد

همان طور که پیش از این بیان شد، یکی از غرایز انسان، غریزه ی شهوت است که از قوی ترین غرایز به حساب می آید. به این غریزه و ندای فطرت می بایست پاسخ مناسب داده شود و پاسخ مناسب به این غریزه این است که ارضای آن در یک چارچوب و محدوده ی خاصی صورت گیرد و این محدوده، همان ازدواج است که موجب حفظ از گناه و فساد می شود. اینک به برخی از مستندات این مطلب در آیات قرآن کریم اشاره می شود:

1 در داستان قوم لوط آمده است: وقتی که فرستادگان الهی وارد خانه حضرت لوط شدند، قوم وی اطراف خانه ی او جمع شدند و از حضرت لوط درخواست کردند که آن فرستادگان را تحویل دهد تا به مقصود خود برسند. [1]

حضرت لوط در پاسخ آن ها فرمود: «... یا قوم هؤلاء بناتي هنّ اطهرکم فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیعی...» (هود، 78)

با توجه به سابقه ی این قوم، آن چه که لوط پیامبر به آن ها پیشنهاد کرد، مسأله ازدواج دختران خود به آن ها بود و این که غریزه ی جنسی آن ها در یک ضابطه و محدوده ی خاص تأمین گردد؛ نه این که دختران خویش را بدون عقد نکاح در اختیار آن ها قرار بدهد؛ زیرا اولاً، وقتی که فرمود: «هؤلاء بناتي هنّ اطهر لکم»، این ها دختران من برای شما باشند و موجب طهارت شما هستند و در آن ها طهارت، پاکی و عفاف است، این هرگز سازگاری ندارد به این که گفته شود دختران خود را بدون ازدواج و نکاح در اختیار آن ها قرار دهد؛ زیرا این دیگر سفاح و زنا به حساب می آید و در زنا و سفاح هرگز طهارت و پاکی نیست. «و لاتقربوا الزّنا انه کان فاحشۃ و ساء سبیلاً» (اسراء، 32) ثانیاً، مقصود حضرت لوط از این گفتار، نشان دادن راه علاج فساد و تباهی است که به آن مبتلا گشته اند و این از مقام پیامبران به دور است که علاج فساد را به فساد دیگر و راه باطل را به باطلی دیگر نشان دهد و راه علاج لواط را با زنا بیان کند. (طباطبایی، 1972م: ج 10، ص 339) ثالثاً، ممکن نیست که مقصود حضرت لوط از جمله ی «هؤلاء بناتي هنّ اطهر لکم»، ازدواج دختران خود نباشد؛ زیرا لازم می آید پیامبری که معصوم است، امر

و تشویق به منکر و فحشا کرده باشد و این با عصمت انبیا سازگار نیست. رابعاً، اگر مراد از «هؤلاء بناتي هنّ اطهرلکم» ازدواج آن ها نباشد، دیگر دنباله آیه که می فرماید: «فاتقوالله» معنی ندارد؛ زیرا در زنا، تقوای الهی تحقق ندارد و اگر برای دفع رسوایی و ننگ از خود باشد، همان جمله «و لاتخزوني في ضيفي» کافی بود و دیگر نیازی به فاتقوالله نبود.

بنابراین، آن چه که از مجموع این بیان ها در رابطه با آیه استفاده می شود، این است که ازدواج موجب پاکی و طهارت و دوری از فساد، گناه، پلیدی و ناپاکی است.

2 آیه ی دیگر در مورد زنان مطلقه است که می فرماید: اگر خواستند با همسر مورد علاقه خود ازدواج کنند، مانع ازدواج آن ها نشوید؛ زیرا موجب پاکی و رشد شما است.

«و اذا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ أَجْلَهُنَّ فَلَا تَعْضِلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَ أَزْكَى لَكُمْ وَ اطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره، 232) آیه ی مبارکه نهی می کند کسانی را که مانع ازدواج زنان مطلقه پس از اتمام عدّه می شوند و سپس در انتهای آیه می فرماید: این عدم منع از ازدواج، موجب پاکی و رشد برای شما است.

«از آیه ی فوق این نکته به دست می آید که ازدواج عامل تقویت توحیدخواهی بر مبنای فطرت می شود و بر اساس آن همه ی فضایل رشد می کند و هم چنین ملکه عفت و حیا به وجود می آید؛ رشد می کند و موجب پاکدامنی و طهارت می شود و از این که توجه به اجانب بشود، حفظ می کند.» (رک. طباطبایی، 1972م: ج2، ص239) اگرچه آیه درخصوص زنان است و بر همین اساس «ازکی لکم و اطهر» فرموده است، اما همین بیان در مورد مردان نیز می آید؛ زیرا این دو از هم جدا نیستند؛ پس اگر ازدواج موجب پاکدامنی زن و عدم توجه وی به اجانب می شود، همین طور در مرد هم موجب عفت و پاکی و عدم توجه به اجنبیه می شود. پس قرآن مرد و زن را وابسته به یکدیگر می داند: «أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثِ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ...» (بقره، 187) با آن که به جمله ی «هن لباس لکم و انتم لباس لهن» نیازی نبوده و در مقام بیان آن نبوده است، اما طرح آن، حقیقت و واقعیتی را بیان می کند و آن این است که اصل نیاز این دو جنس به همدیگر، امری مسلم و حقیقتی انکارناپذیر است. هم چنین، بیانگر این مطلب است که زن و مرد هر یک در محدوده ی ازدواج موجب ممانعت دیگری از متابعت فجور و اشاعه ی آن بین افراد نوع انسانی می شود و در واقع هر یک برای دیگری پوشش و لباسی است که عیوب و زشتی های دیگری را می پوشاند. (طباطبایی، 1972م: ج2، ص44) امام صادق (ع) در این زمینه روایتی را از پیامبر (ص) نقل می کند: «إذا جاءكم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه و لا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر» این روایت، حکایت از این مطلب دارد که اگر ازدواج تحقق پیدا نکند و در میان مردم گرایش به ازدواج کم شود، موجبات فساد و تباهی و فتنه فراهم می آید. (رک. حر عاملی، 1409ق: کتاب النکاح، باب28)

ب) بقای نسل و نوع انسان

تولید نسل مطابق با طبیعت انسان و مراد خداوند متعال است.

«والله جعل لکم من انفسکم ازواجاً و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفده و رزقکم من الطبیات أقبالالباطل یؤمنون و بنعمة الله هم یکفرون.» (نحل، 72)

خداوند زن و مرد را از یک جنس قرار داد و از آن ها فرزندان و نوه ها قرار داد و این خود یکی از بالاترین نعمت

هاي خداوند متعال است؛ زیرا به طور فطري و تکويني، اساس و بنیه ي جامعه ي بشري بر آن بنا گذاشته مي شود و از آن است که تعاون، همياري و هم زیستی بر مي خیزد و اگر انسان این رشته و ارتباط تکويني بین زن و مرد را از هم جدا کند و از آن دوری کند، هر آینه جامعه بشري از میان رفته و از هم گسسته خواهد شد و در واقع به هلاکت و نابودی انسان منجر خواهد شد. (طباطبایي، 1972م: ج2، ص214)

«نَسَائِكُمْ حَرِّ لَكُمْ فَأَتُوا حَرِّكُمْ أَنْتُمْ وَ قَدِّمُوا لَانْفُسِكُمْ...» (بقره، 223)

خداوند از زنان به عنوان کشتزار و از مردان به عنوان کسی که بذر در اختیار دارد و آن را می کارد، یاد کرده است که ثمره ي آن فرزند خواهد بود که جمله «وقدموا لانفسکم» بیانگر آن است. از آن جا که هدف از خلقت انسان، عبادت باري تعالي است: «و ما خلقت الجنَّ والانس الا ليعبدون» (ذاریات، 56)، بقای نسل صالح منجر به ابقای ذکر خداوند و یاد پروردگار می شود. «... و نکتب ماقدّموا و آثارهم» (یس، 12) و ثواب و خیر پدر و مادر هم به فرزندان صالح و هم به آباء آن ها می رسد. (رک. طباطبایي، 1972م: ج2، ص214)

دعای عباد برای داشتن فرزند صالح و نیکو: «... ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرّة اعین واجعلنا للمتّقین اماما» (فرقان، 74) و دعای حضرت زکریا در دو آیه ي ذیل، بیانگر نیاز فطري انسان به فرزند و البته فرزند صالح و نیکو است: «هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبه انک سمیع الدعاء» (آل عمران، 38)؛ «... فهب لی من لدنک ولیّاً یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله ربّ رضیّاً» (مریم، 6-5) بنابراین، در آیاتی که بعضی از انبیا مثل حضرت زکریا (ع) و حضرت ابراهیم (ع) درخواست فرزند از خداوند کرده اند، همه این ها علاوه بر آن میل فطري و طبیعی، بر این دلالت دارد که داشتن فرزند صالح نیز شرط است.

ج) تأمین آرامش و آسایش

فطرت و طبیعت انسان، احساس نیاز به آسایش، آرامش جسمی و روحی و انس و مودت دارد و آن را فقط در کانون گرم و صمیمی خانواده جستجو می کند و به واسطه ي ازدواج است که غریزه ي سرکش شهوت آرام می گیرد و آسایش جسم و روح تحقق پیدا می کند. «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیهما و جعل بینکم مودّةً و رحمةً انّ فی ذلک لایات لقوم یتفکرون» (روم، 21) لذا اگر در سایه ي ازدواج، زن و مرد احساس آرامش و آسایش فکر و جسم کنند و بین آن ها انس و مودت برقرار شود، این ازدواج با ثبات خواهد بود و هرگز متزلزل نخواهد شد.

«امام صادق (ع) فرمود: پنج صفت است که هر کس یکی از آن ها را نداشته باشد، همواره زندگی او با نقص و عقل او با کمی و فکر او مشغول خواهد بود. اول، سلامتی؛ دوم، امنیت؛ سوم، روزی فراوان؛ چهارم، مونس و هم فکر؛ از امام سؤال کردم مونس و هم فکر کیست؟ حضرت فرمود: همسر شایسته...» (حرعاملی، 1409ق: کتاب النکاح، باب 14، مقدمات النکاح، ح7)

د) سعادت مندی جامعه

هریک از افراد بشر، وقتی که به حد رشد و بلوغ رسید، در خود میل غریزی و فطري نسبت به جنس مخالف احساس می کند و می بایست این تمایل طرفینی که همان غریزه ي جنسی است، به شکل مطلوب و قابل قبولی ارضا شود؛ این جا است که نیاز انسان به تشکّل اجتماع که همان خانواده است، احساس می شود؛ از این رو، جامعه اي سعادت مند می شود که رابطه جنسی و توالد و تناسل در آن منظم و بر پایه ي صحیح استوار باشد.

جامعه ای که روابط جنسی در آن آزاد و بی قید و شرط باشد و بی بندوباری در آن حاکم باشد، همیشه با فساد و تباهی دست به گریبان خواهد بود. هسته مرکزی جامعه، خانواده است؛ جامعه ای که افراد آن از تشکیل خانواده و قبول مسئولیت های آن شانه خالی کنند، روی خوشبختی و ترقی را نخواهد دید. فرزندان ناشی از نکاح و تربیت شده در خانواده هستند که می توانند در گرداندن چرخ های اجتماع و بهسازی اجتماعی و اقتصادی بدان ها امید بست. فرزندان ناشی از روابط نامشروع و آزاد، اغلب از تربیت صحیح محروم و عناصر بزهکار و سربرار جامعه اند (رک. صفایی، 1370: ص 27) و از آن جا که هرگز طعم محبت گرم خانواده را نچشیده اند، همیشه همراه با عقده و کینه زندگی خواهند کرد. همین امور باعث تزلزل جامعه و نهایتاً انحراف و سقوط آن خواهد شد. «و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و سوء سبیلا» (اسراء، 32) اگر به جای ازدواج، سفاح و زنا میان جوامع حاکم شود، امراض گوناگون جسمی و روحی در جامعه رایج می شود و عفت، پاکی و صداقت رخت برمی بندد و به هرج و مرج، نابودی جامعه و سعادت بشری خواهد انجامید.

ه) توسعه اقتصادی

وضعیت معیشتی و رفاه اقتصادی، در زندگی خانوادگی، دارای نقش مهمی است. تأمین مقدمات ازدواج و فراهم کردن وسائل زندگی زنشویی از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن و برخی مسائل تشریفاتی که نقش اساسی در تشکیل خانواده ندارد، موجب شده است که عده ای زیر بار مسئولیت زندگی زنشویی در سنین جوانی نروند. اسلام و قرآن این نگرش را صحیح نمی داند؛ بلکه توسعه ی معیشتی را پس از ازدواج به واسطه تلاش و برکت همراه آن، تضمین کرده است. «وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم.» (نور، 32) بر طبق آیه ی مبارکه، فقر و بی چیزی مانعی در جهت تشکیل خانواده نمی باشد؛ زیرا، خداوند در پرتو ازدواج برکت و بی نیازی عطا می کند. معمولاً فردی که خانواده تشکیل می دهد، به زندگی و فعالیت های اقتصادی علاقه بیشتری نشان می دهد؛ بیشتر کار می کند و در پی درآمد بیشتری است تا بتواند رفاه خانواده ی خود را به نحو احسن تأمین کند و این در توسعه معیشتی اقتصادی خانواده و کشور مؤثر خواهد بود. (صفایی، 1370: ص 9) البته قابل ذکر است، آن چه که قرآن بیان می کند، بی نیاز شدن زن و مرد است و این با توجه به معنی غنا به دست می آید. ازدواجی که همراه با ایمان و تقوی باشد، خداوند به آن برکت، تلاش و روزی پرمهر می دهد: «و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب...» (طلاق، 3) در این رابطه به بعضی روایات اشاره می شود:

«عن ابی عبدالله (ع) قال جاء رجل الی النبی (ص) فشکا الیه الحاجه فقال، تزوج فتزوج فوسع علیه»، «امام صادق (ص) فرمود: مردی نزد پیامبر (ص) آمد و از تهی دستی شکایت کرد: پیامبر (ص) فرمود: ازدواج کن. آن مرد ازدواج کرد و گشایشی در زندگی او پدید آمد.» (کلینی، 1401ق: ج 5، ص 330)

از مردم یمامه شخصی به نام جویر مسلمان شد. مردی کوتاه قامت، بدقیافه و زشت منظر بود؛ پیامبر (ص) روزی نگاه مهربان و دلسوزانه ای به وی کرد و فرمود: «لو تزوجت امرأة فعفت بها فرجک و اعانتک علی دنیاک و آخرتک»، «اگر همسر اختیار می کردی، سبب گشایش و حفظ تو می شد و کمکی برای دنیا و آخرت تو بود.» (حرعاملی، 1409ق: کتاب النکاح، باب 25، ح 1) عبارت «اعانتک علی دنیاک و آخرتک» کمک به زن و مرد در توسعه اقتصادی خانواده و دیگر امور مربوط به زندگی خانوادگی را اشاره می کند.

«عن ابی عبدالله (ع) قال: الرزق مع النساء و العیال» (همان: باب 11، ح 4)

«قال رسول الله (ص): اتخذوا الأهل فانه ارزق لكم» (همان)

ملاک های انتخاب همسر

با توجه به اهميتي که همسرگزینی در زندگی دارد و آثاري که بر آن مترتب است، مي بایست برای اتخاذ همسر، ملاک هایی باشد تا بر آن مبنا، انتخاب صورت گیرد. ملاک های موردنظر قرآن و سنت به عبارت ذیل است:

الف) ایمان و اعتقاد دینی

برخوردار بودن از ایمان دینی، یکی از مهم ترین شرایط انتخاب همسر است. زن و مرد می بایست در بعد دینی، هم فکر و هم عقیده باشند و اگر یکی از آن ها مشرک باشد، عقد ازدواج آن ها باطل خواهد بود. قرآن صراحتاً این مطلب را بیان می کند: «ولاتنکحوا المشركات حتي يؤمنَّ و الأمة مؤمنة خیر من مشرکة و لواعبجتکم و لا تنکحوا المشرکین حتي يؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لو اعجبکم اولئک يدعون الي النار والله يدعوا الي الجنة و المغفرة باذنه و یبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون.» (بقره، 221)

از آن جا که ازدواج بهترین، بالاترین و قوی ترین رابطه بین دو انسان و بین دو جنس مخالف است، (قطب، 1400ق: ج 1، ص 238) بر همین اساس، این دو نفر می بایست از جهت قلبی و روحی یکی باشند و این امر امکان پذیر نیست، مگر این که به لحاظ فکری و عقیدتی یکی باشند؛ زیرا مذهب، عقیده و فکر، مؤثرترین عامل در نفوس، افکار، قلوب و اعمال افراد است.

خداوند متعال، در آیه ی فوق حکمت حرمت ازدواج با مشرکان را چنین بیان می کند: «اولئک يدعون الي النار» مسیر مشرک مسیری انحرافی است که به ظلمت، تباهی و جهنم ختم می شود. در مقابل، مسیر افراد مؤمن، بهشت، رحمت، مودت و غفران است: «والله يدعوا الي الجنة والمغفرة باذنه» در این جا دعوت و مسیر خداوند، همان دعوت و مسیر افراد مؤمن است؛ به جهت این که تمام شئون زندگی مؤمنین در مسیر خداوند متعال است. (طباطبایی، 1972م: ج 2، ص 205) از آن جا که مسیر افراد مؤمن با مسیر افراد مشرک، تفاوتی اساسی و فاحش دارد، این اختلاف عقیده و مذهب هرگز با یگانگی و وحدتی که در ازدواج مطرح است، جمع نخواهد شد. آیه ی «لاتنکحوا المشركات حتي يؤمن...» به طور صریح حرمت ازدواج با مشرک را می رساند. در این که مرد مسلمان یا زن مسلمان حق ندارد با مشرک ازدواج کند، بحث و اختلافی نیست؛ اما مسأله ی مورد اختلاف، این است که آیا «مشرک» شامل اهل کتاب نیز می شود یا خیر؟ از ظاهر برخی آیات، این مطلب به دست می آید که مشرک غیر کافر است و شامل اهل کتاب نمی شود که بر چندین مورد می توان استناد کرد:

1 در چندین آیه مشرکین و اهل کتاب در کنار هم ذکر شده اند و عطف بر یکدیگر شده اند و این خود نشانه دوگانگی آن ها است.

«مايوذ الذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین...» (بقره، 105)

«لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتي تأتیهم البینه» (بینه، 1)

«لتجدنَّ اشدَّ الناسِ عداوةً لِلَّذینِ آمَنوا الْیَهُودُ وَالَّذینِ اشْرکُوا» (مائده، 82)

«انَّ الذّین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم» (بینه، 6)

«انَّ الذّین امنوا وَالَّذین هادوا والصّابئین والنّصاری والمجوس وَالَّذین اشْرکوا...» (حج، 17)

2 از آیات قرآن استفاده می شود که اهل کتاب برای خداوند شریک قائل نبودند و به اصل نبوت و معاد اعتقاد داشتند و آن ها را می پذیرفتند. «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرك به شیئاً...» (آل عمران، 64)؛ «وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری...» (بقره، 111)؛ «فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصارالله امثاً بالله و اشهد باننا مسلمون ربنا آمناً بما أنزلت و اتبعنا الرسول فاکتبتنا مع الشاهدين» (آل عمران، 52-53)

3 در رابطه با جنگ و جهاد، نسبت احکام مشرکین با اهل کتاب متنوع و مختلف است؛ قرآن کریم درباره جنگ با مشرکین می فرماید: «فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم...» (توبه، 5)؛ اما نسبت به اهل کتاب می فرماید: «قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لایحرمون ماحرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون»، (توبه، 29) این گونه آیات، تفاوت مشرکین با اهل کتاب را می رسانند و این که مشرک شامل اهل کتاب نمی شود؛ [2] گرچه همگی در کفر شریک هستند؛ به دلیل این که کفر دارای مراتب است؛ مرتبه ی بالا و صورت عملی آن، همان شرک به خداست و مرحله ی نازل آن، یهودیان و مسیحیان هستند و مرحله نازل تر آن کسی است که منکر ضروری از اسلام یا تارک آن باشد؛ مثل تارک حج که به آن کفر اطلاق شده است. «وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حُجُّ الْبَیْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ اِلَیْهِ سَبِیْلًا و من کفر فان الله غنی عن العالمین» (آل عمران، 97) این جا مراد این نیست که تارک حج کافر است؛ بلکه مراد فاسق بودن اوست؛ یعنی کافر به حج است.

آیه ای که جواز نکاح مردان مسلمان را با زنان اهل کتاب می رساند، بدین قرار است: «الیوم احلّ لكم الطّیّبات و طعام الذّین اوتوا الکتاب... والمحصنات من الذّین اوتوا الکتاب من قبلکم إذا آتیتموهنّ اجورهنّ... و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الاخرة من الخاسرین» (مائده، 5) جمله ی «والمحصنات من الذّین اوتوا الکتاب من قبلکم» عطف بر «الیوم احلّ لكم» است و این جواز نکاح با زنان اهل کتاب که پاکدامن و عفیف هستند را می رساند. به این آیه اشکال شده است که این آیه به آیه «ولاتتکحوا المشرکات حتی یؤمن» نسخ شده است. بنابراین، حکم آیه ی سوره مائده که جواز ازدواج با زنان اهل کتاب می باشد، نسخ شده و حکم حرمت باقی می ماند و یکسری از روایات نیز، همین بیان را در حرمت ازدواج با زنان اهل کتاب تأیید می کند.

در جواب می توان گفت که اولاً، آیه سوره مائده که می فرماید: «الیوم احلّ لكم... والمحصنات من الذّین اوتوا الکتاب من قبلکم»، سیاق آیه و آیات قبل از آن، سیاق امتنان و تخفیف است و در مقام بیان این امر است و این را می توان از تفکر در آیات به دست آورد؛ بنابراین در این مقام، دیگر با نسخ سازگار نخواهد بود. ثانیاً، با توجه به مطالبی که در مورد عدم شمول شرک به اهل کتاب بیان شد، اصولاً آیه ی «ولاتتکحوا المشرکات...» و آیه ی «والمحصنات من الذّین اوتوا الکتاب»، در ارتباط با یکدیگر نیستند تا این که ناسخ و منسوخ باشد؛ زیرا ثابت شد که مشرک شامل اهل کتاب نمی شود و ناظر به یکدیگر نیستند تا نسخی بشود. ثالثاً، طبق روایاتی که سند آن ها نیز صحیح است، سوره ی مائده آخرین سوره ای بوده است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد؛ در حالی که سوره بقره در مدینه بعد از هجرت نازل شد و بنابراین نمی تواند اول ناسخ باشد، سپس منسوخ بیاید.

(طباطبایی، 1972م: ج2، ص204-202) برای نمونه به چند روایت که دلالت دارد بر این که سوره ی مائده، آخرین سوره ای بوده است که بر پیامبر (ص) نازل شد و در آن منسوخ نیست، اشاره می شود: «عن امیرالمؤمنین (ع) قال کان القرآن ینسخ بعضه بعضاً و انما یؤخذ من رسول الله (ص) بأخره و کان آخر ما نزل علیه سورة المائده نسخت ما قبلها و لم ینسخها شیء» (مجلسی، 1403ق: ج92، ص274)

«قال رسول الله (ص) ان سورة المائدة آخر القرآن نزولاً فاحلوا حلالها و حرموا حرامها» (سيوطي، 1403ق: ج2، ص252)

«عن علي (ع) ... انما نزلت المائدة قبل ان يقبض رسول الله بشهرين او ثلاثه» (حرعالمي، 1409ق: كتاب الطهارة، ح1)

اشكال مطرح شده ي ديگر اين است كه آيه ي مذکور در سوره ي مائده با آيه 10 سوره ممتحنه كه مي فرمايد: «ولاتمسكوا بعصم الكوافر» تنافي دارد؛ زيرا اين آيه ناسخ آيه سوره ي مائده است؛ بنابراین، نمي توان حكم به جواز ازدواج با اهل كتاب كرد.

در جواب مي توان گفت كه اولاً، تنافي بين دو آيه نيست و آيه سوره ي ممتحنه نمي تواند ناسخ باشد؛ زيرا در سوره ممتحنه صحبت از زنان و مرداني است كه كافر بودند و سپس مرد مسلمان مي شود و با توجه به شرايط خاص زمان، پيامبر (ص) دستور مي دهد كه يا بايد از زنان خود جدا شوند يا زنان آنان نيز مسلمان شوند و جهت ابتدائي در كار بوده است. ثانياً، آيه ي سوره مائده همان گونه كه توضيح داده شد، در مقام امتنان و تخفيف است و اين با نسخ سازگار نيست؛ زيرا سياق اين آيات حكم تخفيف بر مسلمين را مي رساند و اين با نسخ شدن صحيح نمي باشد. ثالثاً، سوره ي ممتحنه در مدينه و قبل از فتح مكه نازل شد، اما سوره مائده آخرين سوره اي بود كه بر پيامبر اكرم (ص) نازل شد (معرفت، 1366: ج2، ص340) و بنابر اين نمي تواند اين مطلب صحيح باشد؛ چرا كه لازمه ي آن اين است كه اول ناسخ باشد و سپس منسوخ بيايد و اين محال است. در مجموع به اين نكات اشاره مي شود:

1 در آيه سوره مائده كه خداوند متعال مي فرمايد: «اليوم احل لكم... والمحصات من الذين اوتوا الكتاب...»، فقط ازدواج مردان مسلمان با زنان اهل كتاب را بيان مي كند و جواز آن را فقط در اين صورت مي رساند؛ نه ازدواج زنان مسلمان با مردان اهل كتاب را؛ زيرا به طور قطع آيه اين صورت را بيان نمي كند و حرمت اين قسم از ازدواج با اهل كتاب مسلم است.

2 رواياتي كه در زمينه ازدواج با زنان اهل كتاب وارد شده است، صرف نظر از بحث سندي آن ها دلالت قاطع بر حرمت ازدواج با آن ها را ندارد؛ زيرا روايات وارده در اين زمينه به چند دسته تقسيم مي شوند: (نك. حرعالمي، 1409ق: كتاب النكاح)

دسته اي از روايات بيانگر اين مطلبند، آيه اي كه جواز را مي رساند: «والمحصات من الذين اوتوا الكتاب من قبلکم» با توجه به آيه ي «ولاتنكحوا المشركات» يا آيه «ولاتمسكوا بعصم الكوافر» نسخ شده است؛ اما با بياني كه در زمينه نسخ مطرح شد، وضع اين دسته از روايات معلوم است. دسته اي ديگر از روايات شامل كلماتي نظير ما احب و امثال آن است كه از آن ها كراهت استنباط مي شود و به وسيله اين روايات مشكل است كه حكم به حرمت كرد.

3 نکته ديگر آن است كه تفاوتی میان نكاح دائم و موقت نيست؛ زيرا آيه ي «والمحصات...»، هر دو را شامل مي شود؛ زيرا ظهور آيه اين است كه ازدواج با زنان اهل كتاب جايز و حلال مي باشد؛ خواه به طور دائم يا موقت باشد؛ البته مشهور حكم به جواز فقط در موقت داده اند؛ لكن اصل جواز نكاح شامل هر دو صورت مي شود. گروهی از علما فتوا به جواز در دائم نيز داده اند؛ مثل: صاحب جواهر، سيد اصفهاني، امام خميني و آيت الله خويي (نك. نجفي، بي تا: ج3، ص39؛ موسوي اصفهاني، 1364ق: ص334؛ امام خميني، 1981م: ج2، ص285؛ خويي، 1404ق: ج2، ص289) البته رعايت احتياط را در ترك آن دانسته اند.

«الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئک مبرئون ممّا یقولون لهم مغفرة و رزق کریم» (نور، 26)

«الخبیثات للخبیثین» اشاره به زنان و مردان آلوده دامن و ناپاک دارد و این دو گروه زن و مرد اختصاص به همدیگر دارند و «الطیبات للطیبین» مراد زنان و مردان پاکدامن است که به همدیگر اختصاص دارند؛ با این اصل که «لام» به جهت اختصاص باشد. (آلوسی بغدادی، بی تا: ج 18، ص 131) این که مراد از زنان و مردان در این آیه چه در ناحیه پاکدامنی یا آلودگی باشد، بهترین معنی برای آیه به حساب می آید؛ به دلیل این که دنباله آیه «اولئک مبرئون ممّا یقولون» است و اولئک اشاره به افراد است. بنابراین، مراد افراد از آن طیب و خبیث است و این تمایل دو دسته به همدیگر، به جهت مجانست، هم سنخ و هم جنس بودن است (طباطبایی، 1972م: ج 25، ص 96)؛ زیرا افراد هر گروه و دسته، به گروه و دسته ی خود جذب می شوند و این به سبب قانون سنخیت است: «السنخية علة الانضمام».

مراد اولیه از خبیث بودن، عدم برخورداری از عفت و پاکدامنی است. این معنی اولی آیه است؛ اما از نظر ملاک و علت، معنای وسیعی دارد که منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست؛ بلکه هرگونه ناپاکی فکری، عملی و زبانی را شامل می شود. (مکارم شیرازی، 1369: ج 14، ص 423) «قل لایستوی الخبیث و الطیب...» (مائده، 100) زیرا به شراب هم خبیث اطلاق شده است؛ در مورد اعمال قوم لوط نیز، اطلاق خبیث شده است: «ونجیناه من القرية التي كانت تعمل الخبائث...» (انبیاء، 74)

برطبق آیه «الخبیثات للخبیثین و الطیبات للطیبین» استفاده می شود که زنان هرزه و آلوده برای مردانی اند که همان گونه هستند؛ هم چنین زنان عفیفه و پاکدامن نیز برای مردانی اند که همان گونه هستند و احتمالاً از همین باب، روایات وارده در نهی از تزویج شارب الخمر و ازدواج با زنان ناپاک و آلوده دامن مطرح شده است: «قال رسول الله (ص) شارب الخمر لایتزوج اذا خطب» (حرعاملی، 1409ق: کتاب النکاح، باب 29، مقدمات نکاح، ح 2)

«عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر (ع) قال سألته عن الخبیثه أتزوجها قال: لا» (همان: باب 14، مایحرم بالمصاهرة و نحوها، ح 3)

(ج) لغو ملاک های جاهلی و ارزش های طبقاتی

اسلام و قرآن هرگز موقعیت اجتماعی و ارزش های طبقاتی را در هیچ امری ملاک قرار نداده است. ازدواج هم یکی از اموری است که می بایست زن و مرد در آن منزلت اجتماعی و موقعیت طبقاتی یکدیگر را در نظر نداشته باشند.

یکی از تلاش های پیامبر گرامی اسلام (ص) این بود که عقاید خرافی و مقررات خشک زمان جاهلیت و امتیازات طبقاتی که در مورد ازدواج حاکم بوده است، همه لغو و ریشه کن شوند.

زینب بنت جحش از قبیله ی قریش و دارای منزلت و موقعیت اجتماعی بالا و از زنان اولیه مهاجر و دخترعمه پیامبر (ص) بود. پیامبر (ص) از وی برای زید بن حارثه که یک برده ی آزاد شده بود و از بازار عکاظ خریداری شده بود، (اگرچه به واسطه اسلام و پیامبر (ص) موقعیت خوبی پیدا کرده بود) خواستگاری کرد. زینب راضی به این

ازدواج نبود و به پیامبر (ص) گفت: «تزوج بنت عمتک مولاتک؟!» (طبرسی، 1403ق: ج4، ص309) و نیز گفت: «انا خیر منه حساباً» (طباطبایی، 1972م: ج16، ص326، به نقل از تفسیر درالمنثور) اما پس از نزول آیه ی مبارکه «و ماکان لمؤمنٍ و لا مؤمنةٍ إذا قضاى الله و رسوله أمراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً» (احزاب، 36)، وی راضی به این ازدواج شد. (نک. ابن اثیر، 1377ق: ج3، ص244؛ ج5، ص463) اغلب مفسرین این شأن نزول را با اندک تفاوتی در ذیل آیه بیان کرده اند.

(د) نسبیت ملاک ثروت و زیبایی

برحسب آیات و روایات، زیبایی و ثروت هرگز نباید به تنهایی، ملاک همسرگزینی قرار گیرد. گاه در نظر گرفتن فقط زیبایی یا دارایی، موجب بطلان عقد می شود؛ مثل در نظر نگرفتن اسلام و گاه سبب بروز مشکلات و گرفتاری هایی می شود؛ مثل در نظر نگرفتن عفت و اخلاق همسر. در قرآن کریم دو آیه وجود دارد که به مطلب فوق اشاره دارد و از آن عدم مطلق بودن ملاک زیبایی و ثروت در همسرگزینی استنباط می شود:

1 آیه ی مبارکه «... ولأمة مؤمنة خیر من مشرکة و لواعبجتکم... و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لو اعجبکم...» (بقره، 221) اشاره دارد که زنان هرچند هم که زیبا و دارای مال و ثروت باشند، اما اگر ایمان نداشته و مشرک باشند، شخص مسلمان نمی تواند تن به این ازدواج دهد. آن چه که ملاک است، ایمان است؛ نه جمال و زیبایی یا مال و ثروت؛ لذا بردگان و کنیزان مؤمن (که اغلب آن ها از مال و ثروت، زیبایی و جمال بی بهره اند)، از زنان و مردان مشرک برترند؛ اگرچه دارای مال و جمال باشند. جمله «لو اعبجتکم.. و لواعبجتکم» مطلق است و شامل اعجاب در مال، جاه و زیبایی می شود و اساساً آیه دلالت بر کراهت قصد جمال و مال در ازدواج دارد. (سیوری، 1369: ج2، ص201)

2 آیه ی دوم در مورد پیامبر (ص) است: «لایحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج و لواعبجتک حسنهن»، (احزاب، 72) گرچه این آیه درخصوص پیامبر (ص) است، اما صحیح هست که دایره ی شمولش گسترده تر شود و از آن این نکته به دست آید که می بایست حکم خدا را در نظر داشت و از زیبایی و غیر آن صرف نظر کرد.

طبق شواهدی که از تاریخ استفاده می شود، پیامبر اسلام (ص) از ناحیه افراد و قبایل مختلف، تحت فشار بود که از آن ها همسر بگیرد و افتخار می کردند که پیامبر (ص) از آن ها همسر اختیار کند؛ حتی بعضی از زنان حاضر می شدند خود را هبه کنند و بدون مهر خود را در اختیار پیامبر بگذارند: «وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبي» (احزاب، 50) در این میان، شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسل می شدند که همسران تو غالباً بیوه هستند و در میان آن ها زنانی یافت می شوند که هیچ بهره ای از جمال ندارند؛ از این رو، شایسته است با زنی صاحب جمال ازدواج کنی؛ قرآن به ویژه روی این مسأله نیز تأکید می کند که حتی اگر زنان صاحب جمال نیز باشند، حق ازدواج با آن ها را نخواهی داشت. (مکارم شیرازی، 1369: ج17، ص392) در این رابطه، به یک روایت نیز اشاره می شود: «عن ابي عبدالله (ع) اذا تزوج الرجل المرأة لجمالها او لمالها و کل الي ذلک و اذا تزوج لدينها رزقه الله المال و الجمال»؛ «امام صادق (ع) فرمود: اگر مردی با زنی به خاطر زیبایی یا ثروت او ازدواج کند، خدا او را با آن ها واگذار خواهد کرد؛ اما اگر به خاطر تدین او ازدواج کرد، خداوند ثروت و جمال را روزی او خواهد کرد.» (حرعاملی، 1409ق: کتاب النکاح، باب14، مقدمات النکاح، ج1)

مقدمه ي ازدواج، خواستگاري است. در زبان عربي و نیز قرآن به خواستگاري، خطبه اطلاق مي کنند و ریشه ي خطبه از خطب به معني تکلم و صحبت کردن بين دو نفر مي باشد که در آن مراجعه کلام است و خطب المرأة خطبة زماني گفته مي شود که در امر تزويج با آن ها صحبت شود. (طباطبائي، 1972م: ج2، ص243) و به خواستگار خاطب مي گویند.

خواستگاري مرد از زن امري است که طبق مقتضاي طبيعت مرد مي باشد و اين امر از همان ابتدا ي خلقت بوده است: صاحب «من لايحضره الفقيه» حديثي در مورد خلقت آدم و حوا نقل مي فرمايد که در قسمتي از آن اين چنين آمده است: خداوند حوا را خلق کرد و دید که حضرت آدم نسبت به وي انس پيدا کرده و تمايل دارد که با او باشد، فلذا از آدم سؤال کرد: آیا مي خواهي با او انس پيدا کني و با تو انس داشته باشد و محبوب تو باقي بماند؟ حضرت آدم جواب داد: آري! خداوند فرمود: «فاخطبها الي فانها امتي» «او را از من خواستگاري کن؛ او کنيز من است.» (صديق، 1401ق: ج3، ص229؛ حسيني بحراني، 1334: ج1، ص339)؛ بنابر اين مسأله خواستگاري مرد از زن، از همان ابتداي خلقت انسان بوده است و در اولين ازدواج انسان، خواستگاري مرد از زن بوده است؛ بنابر اين، اين ادعا که خواستگاري مرد از زن بر اساس فطرت است، ادعاي گزافي نيست. با وجود اين که اصل اين است که مرد به خواستگاري زن برود، اما اين مانع نمي شود که خواستگاري صورت ديگري نیز داشته باشد و پيشنهاده ازدواج از طرف زن و بستگان او باشد؛ هم چنان که حضرت شعيب پيشنهاده ازدواج يکي از دختران خود را به حضرت موسي (ع) داد و اين از جهت صفات ويژه او، يعني امين بودن و قوي بودن وي بود. «قالت إحداهما يا أبت أستأجره إنَّ خير من أستأجرت القويَّ الامين قال أئني أريدُ ان انكحك احدي ابنتي هاتين علي ان تأجرنني ثماني حجج فان أتممت عشراً فمن عندك و ما أريد ان أَشُقَّ عليك ستجدني ان شاءالله من الصالحين» (قصص، 26-27)

از اين آيه استفاده مي شود، آن چه امروز مطرح است که پيشنهاده پدر و اقوام دختر را در امر ازدواج با پسر عيب مي دانند، درست نيست و هيچ مانعي ندارد پدر يا اقوام دختر شخصي را که لايق همسري با دختر خود مي دانند، پيدا کنند و به او پيشنهاده ازدواج دهند؛ همان گونه که حضرت شعيب چنين کرد. (طباطبائي، 1972م: ج16، ص69) پيشنهاده ازدواج از طرف شعيب (ع) همراه با صراحت و سادگي، بدون هيچ گونه ترديد و کنايه و البته همراه با حفظ وقار، عظمت و احترام بود.

مورد ديگر، ازدواج پيامبر (ص) با حضرت خديجه (س) است. بنابر نقل هايي که به صورت متواتر رسيده است، در ابتدا حضرت خديجه(س) مسأله ازدواج را به پيامبر (ص) پيشنهاده کرد؛ گرچه پيامبر (ص) پس از آن به صورت رسمي، از حضرت خديجه(س) خواستگاري کرد. (عاملی، 1400ق: ج1، ص113)

خواستگاري هاي مجاز و غيرمجاز

قرآن ازدواج با محارم نسبي، سببي و رضائي را حرام کرده است؛ از اين رو خواستگاري از اين گونه زنان مجاز نيست؛ به طور کلي خواستگاري از زناني مجاز است که خالي از موانع نکاح باشند. از مفهوم آيه ي: «و لاجناح عليكم فيما عَرَّضْتُمْ به من خطبة النساءِ أَوْ اُكْنَنْتُمْ في انفسكم علم الله انَّكم ستذکرونهنَّ ولكن لاتواعدوهنَّ سِرّاً، الا ان تقولوا قولاً معروفاً و لاتعزموا عقدة النکاح حتي يبلغ الكتاب اجله...» (بقره، 235) حرمت تصريح به

خواستگاري (در عده وفات) از زناني که شوهر آن ها وفات يافته، استفاده مي شود؛ پس به طريق اولي خواستگاري از کسي که شوهر دارد يا زناني که در عده رجعي به سر مي برند، حرام است؛ زيرا آنان از آن جهت که از همدیگر ارث مي برند و بر مرد واجب است، مسکن و نفقه زن را تضمين و تأمين کند، زن و شوهر محسوب مي شوند. خداوند متعال مي فرمايد: «و بعولتهن احق بردهن» پس خواستگاري از آن ها، حداقل خواستگاري صريح، مجاز نخواهد بود.

اما زناني که در حال عده ي وفات يا طلاق خلع و بائن هستند، خواستگاري نسبت به آن ها به صورت کنايه جايز است. (نجفي، بي تا: ج30، ص120) آيه ي مبارکه «و لاجناح عليكم فيما عرضتم به من خطبه النساء او اُکنتم في انفسکم» گرچه پس از بيان عده ي وفات زنان است، اما اين حکم اختصاص به آن ها ندارد (همان) و شامل ديگر زنان که در اين جهت شباهت دارند، نيز مي شود. طلاق بائن و خلع به منزله ي شوهر نداشتن به حساب مي آيد، به دليل اين که اگر شوهران آن ها بخواهند دوباره با آن ها زندگي زناشويي داشته باشند، مي بايست با عقد جديد صورت گيرد و در اين جهت با ديگر زنان فرقي ندارند.

نگاه به زن هنگام خواستگاري

قرآن با آن که در ابتدا نگاه به زن نامحرم را مجاز ندانسته و آن را حرام به حساب آورده است: «قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم ذلک ازکي لهم...» (نور، 30) اما در مورد مردی که مي خواهد با زني ازدواج کند، نگاه وي را مجاز دانسته است که البته همراه با شرايط و محدوديت هايي مي باشد. برخي از مفسران، جمله ي «ولو اعجبک حسنهن» در آيه ي «و لايحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج» (احزاب، 52) را دليل بر جواز نگاه مرد به زن هنگام خواستگاري گرفته اند (مکارم شيرازي، 1369: ج17، ص494؛ قرطبي، 1967م: ج14، ص220)؛ زيرا لازمه ي «اعجبک حسنهن» اين است که وي را ببيند و متوجه زيبايي او بشود. فلسفه اين حکم آن است که انسان با بصيرت کامل همسر خود را انتخاب کند و در نهايت از ندامت و پشيماني هاي آينده که پيمان زناشويي را به خطر مي افکند، جلوگیری شود؛ چنان که در حديثي از پيامبر (ص) آمده است که به يکي از ياران خود که مي خواست با زني ازدواج کند فرمود: «انظر اليها اجدر ان يدوم بينكما» «به او نگاه کن؛ هر آينه اين امر به دوام زندگي شما کمک خواهد کرد.» (همان) در حديثي ديگر از امام صادق (ع) آمده است که در پاسخ به اين سؤال که آیا مرد مي تواند هنگامي که تصميم به ازدواج گرفته است، فرد مورد نظر را به دقت بنگرد و به صورت و پشت سر او نگاه کند، فرمود: «بله، اشکال ندارد مرد به صورت و پشت سر همسر آينده خود نگاه کند.» (حرعالملي، 1409ق: کتاب النکاح، باب36، مقدمات النکاح، ج3)

اذن ولي در ازدواج

در اسلام اين مطلب مسلم است که دختر و پسر اگر به حد بلوغ رسيده باشند و داراي رشد عقلي نيز باشند، به اين معني که از نظر اجتماعي به اين اندازه از رشد فکري و عقلي رسيده باشند که بتوانند به طور شخصي مال خود را حفظ کنند و مصلحت خویش را بدانند، در اين هنگام مي توانند مال و ثروت خویش را خود به دست گيرند و خود اختياردار آن باشند؛ بنابراین پدر، مادر يا ديگر افراد حق دخالت يا نظارت نسبت به امور مالي آن ها را ندارند.

در مورد ازدواج و اختیار همسر در مورد پسران نیز چنین است؛ اگر آن‌ها عاقل و بالغ و دارای رشد فکری باشند، نسبت به امر ازدواج خود اختیاردار هستند و کسی حق ولایت بر آن‌ها را ندارد و رضایت آن‌ها نسبت به ازدواج، در صحت عقد کافی است و نیاز به اجازه ی شخص دیگر نیست؛ اما در مورد دختران، اجازه ولی شرط است. البته رضایت و اذن ولی، در ازدواج دوشیزگانی که به حد بلوغ و رشد عقلانی رسیده اند، مورد بحث و اختلاف است. بعضی از علما، از آیه ی مبارکه ی «الا ان یعفون او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح» (بقره، 237) اختیاردار مطلق، ولی را استنباط می کنند. صاحب کنزالعرفان در این رابطه می گوید: «آیه دلالت دارد بر این که ولایت بر زن، اصالتی است؛ به دلیل کلمه ی «بیده» که دلالت بر ملکیت دارد؛ زیرا کلمه ی «ید» (در دست بودن) در عرف مردم، نشانه ی مالکیت است. معنی آیه کاملاً روشن نیست؛ ولی روایات آن را توضیح داده است. علما از ائمه (ع) نقل کرده اند: ولایت چهارگونه است. اول ولایت خویشاوندی (قربانیه) است و این منحصر در پدر و پدربزرگ می باشد و دیگر خویشان ولایتی ندارند؛ این ولایت بر فرزندان غیربالغ یا فرزندان که جنون بر آن‌ها عارض شده، می باشد و در مورد دختران باکره رشیده، اختلاف نظر است. دیدگاه صحیح و قوی تر این است که ولایت بر این دختران نیست؛ همان گونه که بر اموال آن‌ها ولایت ندارند؛ پس در مورد ازدواج نیز ولایت ساقط است.» (السیوری، 1369ق: ج2، ص208)

از مجموع آن چه که گذشت، این مطلب به دست می آید که دختر، در صورتی که بالغه و رشیده باشد، اصل این است که خود اختیاردار خود می باشد؛ اما احتیاط در این است که رضایت هر دو معتبر باشد. بنابراین رضایت دختر به طور مسلم معتبر است و می بایست رضایت وی را جلب کرد.

در مورد زنانی که یکبار شوهر کرده و اکنون بیوه می باشند، رضایت و اذن ولی لازم نیست و امر ازدواج به دست خود آن‌ها می باشد «و اذا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنِ اجْلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ اِنْ يَنْكِحْنَ اِزْوَاجَهُنَّ اِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ...» (بقره، 232) این آیه در مورد زنان مطلقه است و می فرماید: وقتی که عده ی آنان به سر آمد، کسی حق ندارد آن‌ها را از ازدواج با کسی که مورد رضایت آن‌ها است و عقل و شرع آن را صحیح می داند، منع کند. [3] ظاهر خطاب آیه به اولیا و کسانی که نازل منزله ی آن‌ها شمرده می شوند، می باشد؛ بنابراین آیه دلالت دارد که اولیا و کسانی که نازل منزله آن‌ها هستند، حق ندارند آن‌ها را از ازدواج منع کنند و می رساند که رضایت آن افراد ضرورت ندارد یا لاقلاً آیه دلالت بر تأثیر ولایت و رضایت آن‌ها ندارد. (طباطبایی، 1972م: ج2، ص238) «فان طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يَتَرَاجَعَا...» (بقره، 230) این آیه در مورد طلاق سوم است و زن در صورتی می تواند رجوع کند که با محلی ازدواج کند. از جمله ی «حتی تنکح زوجاً غیره» که در مورد ازدواج با محلل است و جمله ی «فلا جناح علیهما ان یتراجعا» که در مورد ازدواج با شوهران سابق آن‌ها است، این مطلب به دست می آید که خود زن اختیار دارد که شوهر خویش را انتخاب کند؛ زیرا فعل «تنکح و یتراجعا» را نسبت به خود زن داده است و این دلالت دارد بر این که زن به طور مستقیم در امر ازدواج خویش دلالت دارد و نه تصمیم و اراده ی دیگری؛ زیرا اصل در اسناد فعل به فاعل حقیقت نسبت فاعلیت به اوست و این از اطلاق آیه نیز استفاده می شود.

درباره ی زنانی که شوهران آن‌ها از دنیا می روند، پس از گذراندن عده، قرآن می فرماید: «... فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن...» (بقره، 234) این آیه دلالت دارد بر این که زنانی که شوهران آن‌ها از دنیا رفته اند، پس از طی عده وفات، هر تصمیمی که نسبت به امور خود بگیرند، آزاد هستند و کسی حق دخالت در کار آن‌ها را ندارد؛ البته به شرط آن که تصمیم های آن‌ها مورد پسند و رضایت شرع، عقل و عرف متشرعه باشد؛ یکی از این تصمیم

ها درباره ي ازدواج است و اين كه با چه كسي ازدواج كنند.

سنن جاهليت در ازدواج

الف) نكاح المقت

يكي از رسوم غلط عصر جاهليت اين بود كه هرگاه مرد ي فوت مي كرد، پسر بزرگ وي، همسر متوفي را (در صورتي كه مادرش نبود) با انداختن پارچه اي بر او، مانند ساير اموال به ارث مي برد. اگر اين زن زيبا بود با وي ازدواج مي كرد، بدون اين كه مهري بپردازد و اگر تمايلي به وي نداشت، او را به ديگري تزويج مي نمود و مهريه وي را دريافت مي كرد يا با منع وي از ازدواج او را زنداني مي كرد تا پس از مرگ وارث اموال او بشود. (ر.ك. مطهري، 1369:

ص 241؛ طباطبائي، 1972م: ج 4، ص 254) مرحوم طبرسي اين موضوع را در ذيل آيه «... لا يحل لكم أن ترثوا النساء كرهًا...» (نساء، 19) بيان کرده است. قرآن به طور صريح از اين كار نهي فرموده است: «و لاتنكحوا ما نكح آبائكم من النساء الا ما قدسلف انه كان فاحشة و مقتاً و ساء سبيلاً» (نساء، 22)

شان نزول آيه، بدین قرار است: زماني كه يكي از انصار به نام ابوقيس از دنيا رفت، فرزندش قيس به نامادري خود پيشنهاد ازدواج نمود؛ آن زن گفت: من تو را فرزند خود مي دانم و چنين كاري را شايسته نمي بينم؛ ولي با اين حال از پيامبر (ص) كسب تكليف مي كنم. زن موضوع را خدمت پيامبر (ص) عرض كرد و كسب تكليف نمود؛ در اين هنگام آيه ي فوق نازل شده و از اين كار به شدت نهي شد. (طبرسي، 1403ق: ج 2، ص 26) اين آيه سه قبح را براي ازدواج با نامادري شمرده است:

1 «فاحشه» و آن اشاره به قبح عملي است.

2 «مقتاً»، كنايه از قبح شرعي است.

3 «ساء سبيلاً»، قبح عرفي را مي رساند؛ بنابراين آيه تنفر كامل و شديد را مي رساند. (آلوسي، بي تا: ج 2، ص 184) مرحوم طبرسي مي نويسد: مردم جاهلي اين ازدواج را مقت (تتفرآمیز) و فرزنداني كه ثمره ي آن بودند، مقيت مي ناميدند. (طبرسي، 1403ق: ج 2، ص 26)

ب) نكاح البدل

يكي ديگر از سنت هاي بسيار ناپسند حاكم بر جامعه عرب جاهلي اين بود كه هرگاه مرد ي از زن فرد ديگري خوشش مي آمد، همسر خود را با همسر آن مرد معاوضه مي كرد و زنان نيز در مقابل هواي نفساني مردان چاره اي جز تسليم نداشتند. اين مبادله با الفاظ خاصي نظير «انزل اليّ عن امرأتك انزل لك عن امرأتي» يا «انزل اليّ عن دابتك انزل لك عن دابتي» صورت مي گرفت.

شيخ صدوق در جامع الاخبار ماجرايي در ارتباط با نكاح البدل به اين مضمون نقل مي كند: عيينه بن حصين از روساي قبايل عرب با شنيدن اوصاف پيامبر (ص) به ديدار ايشان راغب شد، با آن كه مسلمان نشده بود، به مدینه رفت؛ زماني كه به منزل پيامبر (ص) رسيد، بدون اذن وارد خانه شد، عايشه كنار پيامبر نشسته بود. حضرت با لحن ي شديد به او خطاب كرد: چرا بي اجازه وارد شدي؟ عيينه پاسخ داد: اشراف براي ورود اجازه نمي گيرند، زيرا كسب اجازه ننگ و عار است. پيامبر (ص) اين آيه را تلاوت فرمود: «يا ايهاالذين آمنوا لاتدخلوا بيوتاً غير بيوتكم حتي تستأنسوا و تسلّموا علي اهلها ذلکم خير لكم لعلکم تذكرون» (نور، 27) عيينه پس از مشاهده ناراحتي

پیامبر اکرم (ص)، جهت تسکین ایشان گفت: «اعن هذه الحميراء في جنبك»، «آیا به خاطر این زن سرخ روی که در کنار توست؟» و بعد ادامه داد: «افلا انزل عن احسن الخلق و تنزل عنها»، «آیا می خواهی زیباترین خلق (زن خودم) را به تو دهم و تو او را زن من قرار دهی؟» پیامبر (ص) در جواب فرمود: «این سنت جاهلیت است و اسلام آن را ممنوع کرده است.» (خزاعی نیشابوری، 1369: ج 16، ص 11؛ قرطبی، 1967م: ج 14، ص 220) خداوند متعال در این رابطه می فرماید: «لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج» (احزاب، 52) فخررازی در تفسیر خود می گوید: «آیه «ولا ان تبدل بهن» کار مردم جاهلی را حرام کرده است؛ زیرا آن ها همسران خود را با همسران دوستان خود عوض می کردند.» (رازی، بی تا: ج 25، ص 222)

ج) نکاح الجمع

ثروتمندان عرب به جهت زیادشدن ثروت خود، کنیزان زیبا یا زنان بی بندوبار را جمع می کردند و آن ها را بیشتر به جهت استفاده ی مادی به زنا وادار می کردند و این زنان به طور رسمی عنوان «روسپی» داشتند. این گونه زنان معمولاً بالای خانه ی خود پرچمی می زدند و با آن علامت شناخته می شدند. اگر فرزندان از این زنان به دنیا می آمد، همه ی مردانی که با آن ها ارتباط داشتند، جمع می شدند و آن گاه کاهن و قیافه شناس می آوردند؛ قیافه شناس از روی مشخصات قیافه، رأی و نظر می داد که این فرزند از آن کیست، آن مرد هم مجبور بود، نظر قیافه شناس را بپذیرد و آن فرزند را فرزند رسمی و قانونی خود بداند. (مطهری، 1369: ص 367؛ نوری، 1354: ص 606) این زنان به «قینات» یا به نام «ذوات الرايات» معروف بودند. این آیه ی مبارکه ناظر به این عمل است: «... و لاتکرها فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصناً لتبتغوا عرض الحیاة الدنیا...» (نور، 33) علی بن ابراهیم قمی، ذیل آیه بیان می کند: «عرب و قریش این گونه بودند که کنیزکان را می خریدند و بر آن ها مالیات سنگین قرار می دادند و به آن ها می گفتند بروید به طرف فاحشه گری و درآمد به دست آورید؛ خدا آن ها را از این کار نهی کرد.» (قمی، 1387ق: ج 2، ص 102) مرحوم طبرسی می نویسد: «قیل ان عبدالله بن ابی کان له ست جواری یکرهن علی الکسب بالزنا» (طبرسی، 1403ق: ج 4، ص 140) نزول این آیه ظاهراً قبل از حرمت زنا و نزول آیه مربوط به آن است و این که بعد از نزول تحریم باشد، ضعیف است. (طباطبایی، 1972م: ج 10، ص 118)

د) نکاح الخدن

در عصر جاهلیت، برخی از مردان به برقرار کردن روابط پنهانی با زنان عادت داشتند. این نوع نکاح نه تنها مستلزم مهر و نفقه نبود، بلکه به جهت آن که در خفا صورت می گرفت، مورد تقبیح هم واقع نمی شد. (ر.ک. نوری، 1354ق: ص 605؛ وکیلی، 1370: ص 65) مرحوم طبرسی در ذیل آیه: «و من لم یستطع منکم طویلاً ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات واللّه اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن باذن اهلهنّ و آتوهنّ أجورهنّ بالمعروف مُحصناتٍ غیر مسافحاتٍ ولامتخذات اخدان...» (نساء، 25) می فرماید: «گروهی در زمان جاهلیت بودند که زنای علنی را بد می دانستند و تقبیح می کردند؛ اما گرفتن دوست پنهانی و ارتباط داشتن با وی را منع نمی کردند.» (طبرسی، 1403ق: ج 2، ص 34) «خدن» در لغت به معنی دوست و مصاحب است؛ اما این جا به دوست از جنس مخالف که با وی رابطه داشته باشد، اطلاق شده است و به زن و مردی گفته می شود که با یکدیگر رابطه پنهانی برقرار کرده باشند؛ زیرا قرآن هر دو صورت را بیان کرده است: «ولامتخذات اخدان؛ ولامتخذی اخدان.» فخررازی می گوید: «در زمان جاهلیت برخی

از زنان و مردان به طور مخفیانه با یکدیگر دوست می شدند و زنا می کردند؛ مردم نیز فقط به حرمت زناي آشکار معتقد بودند، ولي زناي پنهاني را جايز می دانستند.» (رازي، بي تا: ج 10، ص 63)

(ه) حرمت ازدواج با همسر پسرخوانده

اعراب جاهلي، به جهت علاقه شديد، نسبت به داشتن فرزند پسر تفاخر می کردند و کسانی که از داشتن پسر محروم بودند، پسرخوانده اي برای خود برمی گزیدند و آن فرزند را به عنوان فرزند واقعي به حساب می آوردند و تمام دستورات و احکام فرزند واقعي و حقيقي را بر او اجرا می کردند؛ از قبیل ارث بردن و حرمت ازدواج با همسران آن ها و... این در میان اعراب رسم بود. (طباطبائي، 1972م: ج 2، ص 173؛ مطهري، 1369: ص 280) قرآن اشاره به این مسأله دارد: «و ما جعل ادعیائکم ابنائکم ذلک قولکم بافوا حکم واللّٰه یقول الحق و هو یتهدی السبیل ادعوهم لابائهم هو اقسط عنداللّٰه فان لم تعلموا آبائهم فاخوانکم فی الدین و موالیکم...» (احزاب، 5-4) خداوند متعال می فرماید: این نسبت فرزندي فقط نسبت قولي است و حقیقت نمی تواند داشته باشد؛ بلکه باید آن ها را به پدران واقعي نسبت دهید.

در برخي تفاسیر ذیل آیه «و ما جعل ادعیائکم ابنائکم» از امام صادق (ع) روایت شده است: سبب نزول آیه این بود که وقتی رسول الله (ص) با خدیجه ازدواج کرد، به منظور تجارت به بازار عکاظ رفت و در آن جا زید را دید که در معرض فروش قرار گرفته است، او را جواني زیرک و تیزهوش و عفیف یافت؛ پس وي را خریداري کرد و همین که به نبوت رسید، زید را به سوي اسلام دعوت کرد، زید هم پذیرفت؛ از آن روز به بعد مردم به وي فرزند محمد (ص) گفتند. از سوي دیگر، وقتی حارثه بن شراحیل، از ماجرای پسرش زید خبردار شد، به مکه آمد و نزد ابوطالب رفت و گفت: پسر من زید، در حادثه اي اسیر شده است، از این رو، نزد محمد (ص) است؛ از وي بخواه، زید را به من بفروشد، یا آزادش کند و غلامي دیگر به جاي آن قبول کند. ابوطالب نزد پیامبر (ص) رفت و با ایشان صحبت کرد. حضرت فرمود: من او را آزاد کردم، هر جا می خواهد برود. زید گفت: به هیچ وجه، هرگز، تا زنده ام از رسول خدا (ص) جدا نمی شوم. حارثه پدر زید گفت: آیا دست از شرافت دودمان خود برمی داری؟ زید دوباره همان جمله را تکرار کرد. حارثه گفت: مردم شاهد باشید، زید پسر من است، من از او ارث می برم. با این حال مردم می گفتند: زید بن محمد. پس از مدتی پیامبر زینب بنت جحش را به ازدواج زید بن حارثه درآورد. اما این دو با هم سازگاري نداشتند و زید، زینب را طلاق داد و پس از گذراندن عده، پیامبر (ص) با زینب ازدواج کرد. مردم با دیدن این ماجرا گفتند: پیامبر (ص) با عروس خود يعني همسر طلاق داده شده زید ازدواج کرده است و او را طعن می زدند؛ زیرا آن را حرام دانسته و زن پسرخوانده را مانند زن پسر واقعي به حساب می آوردند. منافقین هم به ماجرا دامن زده و می گفتند: زنان پسران ما را بر ما حرام می کند، آن وقت خودش با همسر پسرش ازدواج می کند؛ در این جا بود که آیه ي «ما جعل ادعیائکم ابنائکم...» نازل شد. (ر.ک. قمي، 1387ق: ج 2، ص 173؛ طباطبائي، 1972م: ج 16، ص 280؛ سیوطي، 1403ق: ج 6، ص 563) آیه ي «... فلما قضی زید منها وطراً زوّجناکها لکی لایکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضاوا منهنّ وطراً و کان امراللّٰه مفعولاً» (احزاب، 37)، در جواب منافقین و کسانی که نسبت به این کار پیامبر ایراد می گرفتند، نازل شد و این به دلیل حساسیت زیاد آن ها بر این امر و خرافاتی بود که در ذهن آن ها رسوخ پیدا کرده بود. از این رو، می بایست خود پیامبر (ص) این سنت غلط را می شکست و حرمت آن را از ذهن ها دور می ساخت.

در میان قبایل عرب، تعدد نامحدود زوجات رواج داشت. میل مفرط افراد به افزایش فرزندان و تفاخر به آن، موجب تکثیر نفرات قبیله به منظور دفاع در برابر مهاجمین و عوامل متعدد دیگر، مردان را وامی داشت که با زنان دیگر نیز ازدواج کنند و این دارای حد و حصري نبود. گاه شمار زنان یک مرد، از صد تن تجاوز می کرد. البته این اختصاص به اعراب نداشت، بلکه انواع مشابه آن ها در دیگر ملل، اقوام و کشورها حتی زشت تر از آن ها وجود داشته است. افرادی در تاریخ نام آن ها آمده است که وقتی مسلمان شده اند، بیش از چهار زن داشته اند؛ از آن ها نام مردی به نام غیلان بن اسلمه برده می شود که ده زن داشت. پیغمبر (ص) او را وادار کرد که شش تن از آن ها را رها کند. هم چنین مردی به نام نوفل بن معاویه، پنج زن داشت؛ پس از آن که اسلام اختیار کرد، رسول گرامی اسلام امر کرد یکی از آن ها را رها کند. (مطهری، 1369: ص 446) مردی به نام قیس بن حارثه که هشت زن داشت، پیامبر (ص) فرمود: «چهار زن را انتخاب کن و باقی آن ها را رها کن.» (سیوطی، 1403ق: ج 2، ص 429) تعدد زوجات بیش از چهار زن، در میان ایرانی های مجوس نیز بوده است. قرآن در مورد تعدد زوجات آن را بی حد و حصر نگذاشته است؛ بلکه آن را محدود به چهار تن با شرط رعایت عدالت در میان آن ها کرده است: «وإن خفتم ألا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة أو ما ملکت ایمانکم ذلک ادنی ألا تعولوا» (نساء، 3)

ز) ازدواج هم زمان با دو خواهر

از آیات قرآن که تحریم موارد ازدواج را بیان می کند، فهمیده می شود که قبل از اسلام در میان اعراب ازدواج با دو خواهر در یک زمان شیوع داشته است؛ ولی بعد از آمدن اسلام، پیامبر (ص) آن را منع کرد: «حرمت علیکم امهاتکم... و أن تجمعوا بین الاختین الا ما قدسلف...» (نساء، 23) از جمله «الا ما قدسلف» این امر به دست می آید که قبل از اسلام، ازدواج هم زمان با دو خواهر شیوع داشته است. آیات شریفه ی فوق در نفی و نهی از رسومات و سنن جاهلی که ریشه در تحقیر و تنزل مقام زن داشته است، موجب اعتلای شخصیت زن و قرار دادن وی در جایگاه واقعی اش می شود. با الگوبرداری از آیات شریفه قرآن کریم، مفاهیمی مانند، جایگاه برجسته ی ازدواج، ضرورت تشکیل خانواده، انتخاب همسر و ... استنباط می شود. این تألیف با اعتراف به نقصان معرفت بشری در برابر معارف بیکران قرآنی، درصدد دستیابی به این مفاهیم عظیم برآمد؛ هرچند اذعان دارد که با توجه به ناگفته های بسیار و اهمیت موضوع فوق، امکان و قابلیت پژوهش های فراوان در این زمینه وجود دارد.

فهرست منابع

آلوسی بغدادی، شهاب الدین السید محمود: «تفسیر روح المعانی»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بلوغ الادب، بی تا.

ابن اثیر، علی بن محمد: «اسد الغابه فی معرفة الصحابه»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1377ق.

ابن فارس، احمد: «مقایس اللغة»، مصر، مکتبه المصطفی البابي المجلسي، چ دوم، 1389ق.

جوادی آملی، عبدالله: «زن در آئینه جلال و جمال»، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چ اول، 1369.

حراعاملي، محمدبن حسن: «وسائل الشيعة»، قم، انتشارات آل البيت، چ اول، 1409ق.

حسيني بحراني، سيدهاشم: «البرهان في تفسير القرآن»، قم، انتشارات اسماعيليان، 1334.

خزاعي نيشابوري، حسين بن علي: «روض الجنان و روح البيان في تفسير القرآن (مشهور به تفسير ابوالفتوح رازي)»، مشهد، بنياد پژوهش هاي اسلامي، 1369.

خميني، روح الله: «تحريرالوسيلة»، بيروت، دارالتعارف، 1981م.

خوئي، سيدابوالقاسم: «مستند العروة الوثقى»، نجف، انتشارات مدرسه دارالعلم، 1404ق.

رازي، فخرالدين: «تفسير الكبير»، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، بي تا.

السيوري، جمال الدين المقداد: «كنزالعرفان في فقه القرآن»، تهران، انتشارات مرتضوي، چ چهارم، 1369ق.

سيوطي، جلال الدين: «تفسير درالمنثور»، بيروت، انتشارات دارالفكر، چ اول، 1403ق.

صدوق، محمدبن علي: «من لا يحضره الفقيه»، بيروت، دارالصعب دارالتعارف، 1401ق.

صفائي، سيد حسين: «حقوق خانواده»، تهران، چاپ دانشگاه تهران، 1370.

طباطبايي، سيدمحمدحسين: «الميزان في تفسير القرآن»، بيروت، مؤسسه الاعلمي، 1972م.

طبرسي، ابو علي فضل بن الحسن: «مجمع البيان»، قم، مكتبة آية الله النجفي مرعشي، 1403ق.

عاملي، جعفرمرتضي: «الصحيح من سيرة النبي الاعظم»، قم، بي نا، 1400ق.

عروسي حويزي، عبدعلي بن جمعه: «تفسير نورالثقلين»، قم، مؤسسه اسماعيليان، چ دوم، بي تا.

قرطبي، محمدبن احمد: «الجامع لاحكام القرآن»، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1967م.

قطب، سيد: «تفسير في ظلال القرآن الكريم»، بيروت، دارالشروق، چ نهم، 1400ق.

قمي، علي بن ابراهيم: «تفسير القمي»، قم، دارالكتب للطباعة و النشر، چ دوم، 1387ق.

كليني رازي، محمد ابي جعفر: «اصول الكافي»، بيروت، دارالصعب دارالتعارف، چ چهارم، 1401ق.

مجلسي، محمدباقر: «بحارالانوار»، بيروت، دار احياء التراث العربي، چ سوم، 1403ق.

مصطفوي، حسن: «التحقيق في كلمات القرآن»، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر، 1360.

مطهري، مرتضي: «نظام حقوق زن در اسلام»، تهران، انتشارات صدرا، چ چهاردهم، 1369.

معرفت، محمدهادي: «التمهيد في علوم القرآن»، قم، مركز مديريت حوزه علميه قم، چ دوم، 1366.

مقدس اردبيلي، احمد: «زبدة البيان في احكام القرآن»، تهران، المكتبة المرتضوية، بي تا.

مكارم شيرازي، ناصر: «تفسير نمونه»، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1369.

موسوي اصفهاني، سيدابوالحسن: «وسيلة النجاة»، نجف اشرف، المطبعة العلمية، چ هشتم، 1364ق.

نجفي، محمدحسن: «جواهرالكلام»، بيروت، انتشارات داراحياء التراث العربي، چ هفتم، بي تا.

نوري، يحيي: «اسلام و عقائد بشري يا جاهليت و اسلام»، تهران، انتشارات مجمع تحقيقات اسلامي، چ هشتم، 1354ق.

وكيلي، الهه: «نگرش تطبيقي زن در آيينه قرآن»، تهران، سازمان تبليغات اسلامي، چ اول، 1370.

پي نوشت ها :

* - کارشناس ارشد علوم قرآني، مدرس مرکز جهاني علوم اسلامي.

[1] - فرستادگان الهي، مأمورين عذاب قوم لوط بودند که به صورت جواناني زيبا منظر مجسم شده بودند و قوم لوط حرص شديدی داشتند بر این که با این گونه جوانان مرتکب عمل فحشا شوند. از این جهت، قوم لوط به طرف میهمانان لوط هجوم آوردند و انگیزه ي آنان از این هجوم همان عادت زشتی بوده که فاسقان قوم به گناه و فحشا داشته و خواسته اند آن عمل زشت را با میهمانان لوط انجام دهند. (ر.ک. طباطبایی، 1972م: ج10، صص504-505)

[2] - شریک گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد؛ همان طور که کفر و ایمان هم از این نظر دارای مراتبند؛ مثلاً اعتقاد به این که خدا دو تا و یا بیشتر است، شرکي ظاهر است و از این شرک، کمی پنهان تر شرکي است که اهل کتاب دارند و برای خداوند فرزند قائلند و به ویژه مسیح و عزیر را پسران خدا می دانند ولیکن این باعث نمی شود که کلمه ي مشرک بر آنان اطلاق شود، همچنان که اگر مسلماني نماز یا واجبي دیگر را ترک کند، به آن واجب کفر ورزیده، ولي کلمه کافر به وي اطلاق نمی شود. (ر.ک. طباطبایی، 1972م: ج2، ص303)

[3] - این که مراد از «ازواجهن» شوهران سابق آن ها باشد یا مرداني که در آینده شوهران آن ها خواهند بود، اثري در دلالت آیه ندارد و معنای آیه را تغییر نمی دهد.